فهرست

[جمع بندی مبحث سیاق 2](#_Toc63722353)

[مفهوم رایج سیاق 2](#_Toc63722354)

[ارتباط دلالت سیاق با قرینیت سیاق 3](#_Toc63722355)

[انواع تأثیرات سیاق بر جمله 4](#_Toc63722356)

[سیاق زمینه‌سازی می‌کند 6](#_Toc63722357)

[اشکال متصور در الغاء خصوصیت و تنقیح مناط 6](#_Toc63722358)

[مذاق الشرع 7](#_Toc63722359)

[معنای لغوی مذاق 8](#_Toc63722360)

[معنای اصطلاحی مذاق 8](#_Toc63722361)

[زمان طرح اصطلاح مذاق شرع 9](#_Toc63722362)

[أشکال مذاق شرع در تاریخ فقه 10](#_Toc63722363)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# جمع بندی مبحث سیاق

## مفهوم رایج سیاق

در تکمیل مباحث سیاق برخی از نکات را تکمیل می‌کنیم و به بحث مذاق شرع منتقل می‌شویم از همه آن مباحث پیشین این نکته را می‌شود استفاده یا تأکید کرد که سیاق به معنای خواست و متعارف در اذهان و کلمات مفسرین و به نحوی اصولی‌ها، عبارت است از توالی و ترابط و پیوستگی جمله‌های متعدد.

این توالی و پیوستگی و ترابط جمل متعدده، این ظرف پیدایش قرینه سیاق است وقتی که جمله‌های متعددی در یک منظومه قرار گرفت این زمینه‌ای می‌شود برای اینکه ویژگی‌هایی از برخی از این‌ها که غالباً چندتایی متعدده به بعض دیگری منتقل بشود که در آن تردید داریم و حالت ابهام و اجمالی دارد.

این آن مفهوم رایج و متداول سیاق است.

منتها در یک مفاهیم و اصطلاحات دیگری می‌شود سیاق را همان توالی و ترابط گرفت، توالی و ترابط درون یک جمله که از این طرف خیلی محدود بگیریم یا از آن طرف توالی و ترابط جمله‌ها در کلمات و سخنان منفصل گرفت. این دایره را می‌شود با اصطلاحات اوسع و موسعی باز کرد که آنها هم وجه دارد و کلمه سیاق تحمل آنها را دارد اما آنچه رایج‌تر است همان ترابط و تواصل و توالی و پیوستگی جمله‌ها و قضایای متعدده در کلام واحد است که این موجب می‌شود این‌ها مثل ظروف مرتبطه ویژگی‌هایی از یکدیگر بگیرند یا ویژگی‌هایی از برخی از این‌ها به دیگری سرایت کند

غالباً این‌طور است که دو سه تای آنها ویژگی دارند و آن وقت آن به دیگری که در این قضایا و مجموعه قرار گرفته است سرایت می‌کند. این سیاق آن سیاق متداول‌تری است که مطرح است منتها گفتیم می‌شود مفهوم سیاق را به معانی اضیق و اوسعی تفسیر کرد.

اما آنچه متداول است همین است که گفتیم و در آن اصطلاح متداول هم طبعاً قرائن لبیه و حالیه و شأن نزول و امثال این‌ها و قرائن از این قبیل در سیاق مطرح نیست مگر با واسطه یعنی این قرائن لبیه و ارتکازیه به دو سه جمله معنایی بدهد بعد آن دو سه جمله با این معنایی که از قرائن حالیه و لبیه و شأن نزول گرفتند و مفهوم پیدا کردند بگوییم این‌ها به آن جمله دیگری که این‌ها در آن نیست رنگ می‌دهند و از این جمله‌ها به آن جمله‌ها منتقل می‌شود این ممکن است با سیاق گفته شود ولی مستقیم این قرائن حالیه و مقالیه و لبیه و شأن نزول و امثال این در مفهوم سیاق قرار نمی‌گیرند برخلاف اینکه مرحوم آقای صدر تعمیمی داده بود.

از این جهت است که سیاق اولاً در جمله‌های متوالی در کلام واحد اصطلاح رایج دارد و ثانیاً قرائن لبیه و حالیه در مفهوم این سیاق دخالت ندارند مگر با واسطه به ترتیبی که گفتم. این آن چیزی است که بیشتر در اصول می‌تواند رایج و متداول باشد و محل بحث قرار بگیرد.

منتها هر چه مفهوم را بالاتر ببریم و معانی اوسع به آن بدهیم آن وقت می‌شود اصطلاحات دیگری که آنها هم وجه دارد و در جای خودش مضبوط است.

این یک مطلب که گفتیم در تعریف تأکیدی بکنیم.

# ارتباط دلالت سیاق با قرینیت سیاق

مطلب دیگر این است که آن دلالت سیاقیه که عبارت است از اقتضاء و تنبیه و اشاره، معلوم شد هیچ ربطی با بحث قرینیت سیاق ندارد و آن دلالت سیاقیه در حقیقت کشف مدلول‌های جدید از کلام هست با آن ترتیباتی که در اقتضاء و اشاره و تنبیه بود که هر کدام یک پایگاه و وجهه‌ای داشت در بعضی مقالات دیدم-مراجعه نکردم اما از سال‌های خیلی پیش در ذهن من بود - که آن دلالت سیاقیه را مرحوم نائینی در این معانی به کار برده است.

ترجیح ما هم این است که آنجا سیاق گفته نشود واقعاً چون ربطی ندارد و بی‌خود اصطلاح متعدد مشترک ساختن درست نیست.

اما درعین‌حال یک سابقه‌ای دارد من به ذهنم می‌آید مرحوم نائینی و حتی شیخ و آخوند هم یک جاهایی باشند، ولی نائینی را دیدم آنجا ارجاع داده‌اند.

این هم یک بحث بود که معلوم بود ...

نکته دیگری هم که در جمع‌بندی این بحث‌ها به آن اشاره بشود این است که سیاق به همین معنای خاصی که متداول است و مورد اشاره قرار گرفت؛ ما گفتیم که خیلی قرینیت مضبوطی ندارد نمی‌توانیم بگوییم سیاق قرینه است برای اینکه یک یا دو جمله‌ای که در این منظومه جمله‌های متوالی قرار گرفته است رنگ بدهد، موسع بکند، مضیق بکند، مفهومش را توضیح بدهد و رفع اجمال بکند؛ مطلقاً بگوییم این نقش را دارد از آن طرف هم بگوییم مطلقاً سیاق را کنار بگذار و هر جمله را خودش را ببین.

هیچ‌کدام از این جمله‌ها درست نیست واقعاً گاهی است که سیاق و توالی در شکلی نیست که جمله را تحت تأثیر قرار بدهد قدرت ظهور جمله طوری است که جای خودش را دارد و می‌شود آن را با قطع‌نظر این بافت از حیث مثلاً ظهورش در حرمت، نهی در حرمت، یا ظهور اطلاقی‌اش، یا ظهور انصرافی‌اش را پذیرفت بدون اینکه قبل و بعد در آن اثر بگذارد گاهی هم هست که این توالی به‌گونه‌ای که قرینیت پیدا می‌کند هم تعمیم می‌دهد و هم تضییق می‌دهد و هم رفع اجمال می‌کند و هم گاهی مجمل می‌کند؛ همه آن چهار پنج حالت می‌تواند به وجود بیاید.

# انواع تأثیرات سیاق بر جمله

بنابراین سیاق به همین معنای خاص متداول برای جمله‌ای که در این منظومه قرار گرفته است نه علی الاطلاق قرینیت دارد و نه علی الاطلاق می‌شود این قرینیت را نفی کرد.

گاهی قرینیت دارد و گاهی ندارد و قرینیتی که دارد همان‌طور که اشاره شد گاهی قرینیت پیدا می‌کند برای اینکه مفهوم آن جمله مشهور را مضیق بکند گاهی موسع بکند و گاهی رفع اجمال از یک مشترک لفظ بکند و گاهی ایجاد اجمال بکند اصلاً خود در این بافت قرار گرفتن موجب می‌شود اجمال آن به این هم سرایت بکند این انواع تأثیراتی است که سیاق می‌تواند بر یک جمله بگذارد اما علی الاطلاق و علی‌الاصول و به نحو مطلق نمی‌شود گفت این قرینیت هست. گاهی هست و گاهی نیست و این تابع خیلی چیزهاست

یکی اینکه این جمله‌ای که در میانه این جمله‌ها قرار گرفته است چقدر خودش استحکام دلالت‌های وضعی و اطلاقی داشته باشد گاهی یک صلابتی دارد و مقاومت می‌کند و گاهی آن صلابت را ندارد و متزلزل است و از آنها سریع رنگ می‌گیرد این از یک جهت.

از جهت دیگر تابع این است که این توالی و ترتب و تواصل چه جوری باشد گاهی عطف تفریعی است یعنی این پیوست با «تفریع» و «فاء» و «ثُم» عطف‌های تفریعی تقویت شده است؛ طبعاً اینجا تأثیر قوی‌تر است گاهی عطف‌هایی است که در حد جمله‌های مستأنفه است این کمتر می‌شود.

گاهی یک چیزهایی از بیرون دخالت می‌کند و این‌ها روی سیاق هم اثر می‌گذارد یعنی اینکه می‌بینیم این پنج آیه یک شأن نزول دارند در یک موقعیت نازل شده است خود این تأثیر می‌گذارد.

یا اینکه متون و متکلم و سبک متفاوت است. دیروز گفتیم تمایل ما به این است که سبک قران یک سبک ویژه‌ای است و حتی‌الامکان هر جمله‌ای کار خودش را می‌کند با یک‌بار سنگین و خود این قدرت سیاق را یک مقدار کم می‌کند بر خلاف آن که آقای طباطبایی روی خود این سیاق خیلی تأکید دارند.

این‌ها همه قرائن پیرامونی است که می‌آید سیاق را فعال و اثرگذار می‌کند یا سیاق را کم اثر می‌کند

برای قرائن مثال‌هایی زدیم؛ شکل توالی و ترتب این جمله‌ها از نظر ادبی، وضعیت اینکه این‌ها شأن نزول واحد دارند یا ندارند؟ آن شرایط متکلم و قدرت و استحکام دلالت آن جمله که در این مجموعه قرار گرفته است؛ مثلاً اطلاق است یا عموم است؟ این‌ها همه در اینکه سیاق بتواند جمله را محدود کند یا موسع، تأثیرگذار است.

از این جهت است که خیلی ضابطه‌مند دقیق نیست منتها نکاتی را که می‌گوییم البته کسی می‌تواند این‌ها را یک خرده محدب‌تر بکند و بگوید ضوابط ما این کلیات است ولی در مقام تطبیق این خیلی امر کش‌دار است و اضلاع و ابعاد درهم‌تنیده و پیچیده‌ای دارد که مورد به مورد می‌شود تصمیم گرفت.

و همین‌طور از چیزهایی که مؤثر است قرائن عقلی و چیزهای دیگری است که می‌تواند بیاید در اینکه سیاق قرینیت داشته باشد یا نداشته باشد تغییر ایجاد بکند.

مثلاً در این حدیث رفع، پیوست و ترابط خیلی قوی است « رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي … مَا لَا يَعْلَمُونَ»[[1]](#footnote-1) یعنی «رُفِعَ»یک «رُفِعَ» است بعد آنها به هم عطف می‌شود یک جمله است که به هم عطف شده است اینجا تواصل خیلی قوی است و قرینیت در اینکه به آن موارد مشکوک لون بدهد و تغییر بدهد و تعیین معنا بکند خیلی بالاست.

در همین‌جا می‌بینیم مثلاً در «مَا لاَ يَعْلَمُونَ» این «رفع» واقعی نیست از سیاق بیرون می‌آید، این سیاق این است که در همه رفع واقعی می‌کند به عنوان ثانوی حکم رفع می‌شود واقعاً اما در «مَا لاَ يَعْلَمُونَ» این سیاق نمی‌تواند اثر بگذارد، چرا؟ برای اینکه قرینه عقلی واضحی وجود دارد که می‌گوید این رفع ظاهری است که اگر آن نبود حتماً اینجا سیاق اثر می‌کرد و می‌گفتیم اینجا رفع‌ها همه واقعی است ولی آن قرینه خارجی که می‌دانیم احکام بین عالم و جاهل مشترک است آن نمی‌گذارد بگوییم «رُفِعَ مَا لاَ يَعْلَمُونَ» برای جاهل حکم واقعاً رفع شده است این‌طور است که سیاق؛ هم شکل‌گیری‌اش تابع قرائن پیچیده و متنوعی است و هم اینکه وقتی می‌خواهد نهایی بشود خیلی چیزها اثر دارد ممکن است چیزهایی مانع بشود از اینکه سیاق به نتیجه نهایی برسد.

این هم مطلبی است که در تکمیل مباحث لازم بود بگوییم.

سؤال: صرف ترابط و توالی به نفسه آن ... تحت قاعده می‌شود گفت

جواب: بله دیروز گفتیم منتها این تواصل و ترابط این بستری است برای شکل‌گیری آن قرینیت منتها بستری است به‌تنهایی تمام نیست. باید چیزی ضمیمه بشود یا نشود منتها اینکه می‌آوریم آن را اقتضاء در آن هست یک چیز خنثی محض نیست، این پیوستگی با هم یک نوع اقتضائی دارد که این‌ها با هم در یک نوع و شکلی قرار بگیرند منتها جزء العله است.

این هم یک مطلب که در تکمیل این مباحث لازم بود گفته شود.

یک مطلب هم اینکه وقتی بحث از این می‌کنیم که سیاق یا هر کدام از آن قرائن دیگر ...

# سیاق زمینه‌سازی می‌کند

این نکته را گفتیم و در بحث‌های شما هم بوده است و بارها اینجا گفته شده است و حرف درستی است و آن اینکه سیاق در واقع زمینه‌ای فراهم می‌کند وقتی که با آن مکمل‌ها همراه بشود برای اینکه مثلاً اگر تعمیم می‌خواهد بدهد این زمینه‌ای می‌شود برای اینکه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط انجام بشود تا تعمیم محقق بشود یا زمینه‌ای فراهم می‌کند برای اینکه انصراف پیدا بشود برای اینکه تضییق ایجاد بکند در واقع آن تعمیم و تضییق و امثال این‌ها دومرحله‌ای است یعنی این سیاق زمینه‌ای می‌شود برای انصراف یا الغاء خصوصیت. در طول انصراف و الغاء خصوصیت است در واقع ما تضییق­هایی که در کلام داریم؛ یا تضییق لفظی است با مقید و مخصص، یا تضییقی است که با قرائن حالیه و مقالیه و مقامیه و لبیه پیدا می‌شود که انصراف است.

سیاق مثل خیلی چیزهای دیگر در عرض آن دو تا نیست. سیاق یا زمینه را فراهم می‌کند برای الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و تعمیم می‌دهد یا زمینه را فراهم می‌کند برای اینکه یک تضییقی به عنوان انصراف پیدا بشود. آن محورهای اصلی؛ انصراف و الغاء خصوصیت است این‌ها در طول آن است که اثر می‌گذارد.

این هم نکته درستی است که در جای خود محفوظ است.

# اشکال متصور در الغاء خصوصیت و تنقیح مناط

مطلب دیگر در این جمع‌بندی‌ها این است که در الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و انصراف و این‌ها، سه تا شکل متصور است یکی اینکه الغاء خصوصیت و تنقیح مناط با آن قرائنی که ما را به آنجا می‌رساند قطعی باشد یک شکلش این است که اطمینانی باشد و یک شکلش این است که خود لفظ ما را به آن هدایت بکند.

آن قطع و اطمینان گاهی از راه‌های دیگر ممکن است پیدا بشود ولی گاهی خود لفظ زمینه را برای آن الغاء خصوصیت یا انصراف ایجاد می‌کند این سه شکل است که در الفائق در جاهای مختلف به آن توجه شده است.

این هم از این مسئله.

باز تکرار می‌کنم که تعمیم تضییق، تضییق یا به تضییق لفظی برمی‌گردد با تخصیص و تقیید یا تضییق به شکل انصراف، تعمیم هم برمی‌گردد یا به حکومت و امثال این‌ها؛ دلیلی که بیرون بیاید یک چیزی را توسعه بدهد یا به الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و امثال این‌ها.

این‌ها خطوط اصلی‌اش این‌هاست.

یک جمله‌ای هم که برای من فرستادید در مباحثاتی که انجام دادید وجود دارد که شاید بحث خیلی اصولی نباشد اما سؤال خوبی است که ممکن است طرح بشود و آن این است که شارع یا هر متکلمی می‌تواند به این مدالیل و مضامین جدیدی که در کلام او به صورت مطابقی و حتی مفهومی است اعتماد بکند و چرا این کار را می‌کند؟

خیلی از مسائل در تعمیم است یا مدالیل جدید است که در کلام نیامده است ما با یک استنباط‌هایی اکتشاف می‌کنیم. این سؤال است که چطور می‌شود به این اعتماد کرد و چرا اعتماد کرده است و چرا صریح نگفته است و حالا جواب دم‌دستی و اجمالی‌اش این است که یک امر عرفی و عقلایی است که متکلم می‌تواند به یک اموری تصریح بکند و می‌تواند به اموری تصریح نکند مادامی که وجه عقلایی برای حجیت دارد می‌شود به متکلم نسبت داد و از آن استفاده کرد.

این پاسخ اجمالی است تفصیل بیشتری شاید لازم باشد که در جای خودش...

# مذاق الشرع

این بحث سیاق بسته می‌شود همان‌طور که دیروز گفتیم مطلب دیگری که در بحث تعدیه و تضییق احکام می‌شود به آن پرداخت و جسته و گریخته در کلمات قوم هم آمده؛ عنوان مذاق الشرع است یا مذاق شریعت است یا مذاق شارع است.

این هم از عناوین دیگری است که در الفائق هم مطرح شده است. تعبیری هم که اینجا آورده‌اند در تعریف مذاق شرع این است؛ «المقصود بالمذاق هو المنهج الفکری أو السلیقة التی تعلم من مجموع افکار الشخص و أحکامه العملیه و مواقفه اتجاه الوقائع المختلفه أو من مجموعة منها بحیث قد نتمکن نحدد به موقف هذا الشخص و لو فی بعض الوقایع قبل أن یخبرنا به فالمراد بالمذاق الشرع أو ذوق الشرع منهج الشارع و مشربه و الطریقته التی تسکتشف من مجموع أحکامه و مبانیها و مواقفه فیه أو مجموعة منها» این تعریفی است که در اینجا برای مذاق شرع آورده‌اند

## معنای لغوی مذاق

به لحاظ لغوی مذاق همان ذوق و چشیدن است که در مفهوم لغوی آن قرار داده شده است و اینجا مقصود همین است که گفته شد و در اینجا آمده است.

## معنای اصطلاحی مذاق

مذاق شرع یعنی آن مشرب و سلیقه و نگاهی که شارع به مسائل دارد و ما آن را از مجموعه گفته‌ها و مواقف او استخراج کردیم درحالی‌که در هیچ جمله‌ای آن را نگفته است. به شکل محدد در کلامی صادر نشده است ولی وقتی آدم مجموعه مباحث و مطالب شرع را می‌بیند یقین پیدا می‌کند و مطمئن می‌شود که اینجا باید این‌جوری بگوید و غیر از این نمی‌شود حالا به‌عنوان‌مثال در مباحث زن و امثال این‌هاست کسی اگر مجموعه اخبار و روایات در باب رابطه زن و مرد را ملاحظه بکند حس می‌کند که شارع راضی به اختلاط و در هم تنیدگی در روابط زن و مرد نیست ممکن است این در هیچ کلامی تصریح نشده باشد یا در یک روایت ضعیفی در گوشه‌ای آمده باشد اما وقتی که کسی به این مجموعه جهت‌گیری‌های شارع نگاه می‌کند می‌بیند که آن حالت امتزاج و در هم تنیدگی از یک طرف، مقبول نیست و از طرف دیگر اینکه زن در معرض این اختلاط و امتزاج قرار بگیرد این مطلوب شارع نیست.

این مذاق شرع می‌شود و نمونه‌هایش گفته شده است و خود شما آنجا دیده آید و در بعضی از این نوشته‌ها هم آمده است مثلاً در همین مرجعیت زن یا ولایت زن، یکی از استدلالاتی که می‌شود این است که مذاق شرع اقتضاء این می‌کند که بگوییم نه یا در مسائل مستحدثه در تلقیح و کاشتن اسپرم و انتقال اسپرم به این زن و آن زن، مواردی گفته می‌شود که مذاق شرع این را نمی‌پذیرد.

این از مجموع مواضع شارع انسان یک چیزی را استشمام می‌کند که گاهی به حد اطمینان و قطع هم می‌رسد. این جمله را بعداً بحث خواهیم کرد که مذاق شرع ما را گاهی به یک حکمی الزامی می‌رساند و گاهی مذاق شرع همان به احکام غیر الزامی می‌رساند.

سؤال: ما از متن به فرا متن می‌رویم؟

جواب: بله از متن می‌رویم این با آن ... بعد همه این‌ها را بحث می‌کنیم. نسبت با آن نظام سازی که شهید صدر می‌فرماید چه نسبتی دارد بعد می‌گوییم.

اینجا همین‌طور است یعنی یک متکلمی ...

علی‌القاعده که آقایان می‌گویند این‌طور است که متکلمی سخنانی گفته است که آن سخنان را کنار هم بگذاریم یک مذاقی یک مناط عمومی را از آن استخراج می‌کنیم و آن مناط می‌آید تکلیف موارد مشکوک را مشخص می‌کند یا تعمیم می‌دهد یا تضییق می‌دهد یا اصلاً بدون اینکه کلامی در کار باشد حکمی را برای ما استفاده می‌کند اقسام این‌ها را بعد می‌گوییم.

سؤال: یک بار از احادیث شرع می‌بینیم بعد می‌گوییم مذاق شرع این است این یک فرایند ذهنی اطلاق و تقیید می‌آورد

جواب: می‌دانم می‌خواهیم بگوییم در کلام جمله‌ای ندارد که بگوییم اکرم العلماء ولی مجموعه این‌ها را که می‌بینم می‌فهمم که می‌خواهد همه علما را اکرام بکنم با اینکه هیچ جا نگفته است اکرم کل عالم یا اکرم العلما شبیه آن بحث قرعه ممکن است کسی بگوید مذاق آنجا درست می‌شود هیچ جایی نگفته است القرعة لکل امر مشکل یا مشتبه، دلیل معتبری نداریم ولی هر جا می‌بینیم از امام در چیزهای مشکل و مشتبه سؤال می‌شود امام می‌فرماید حالا که رسید اینجا قرعه بزن.

آدم می‌گوید مذاق شرع این است که در اینجاها که واقعاً گیر افتاد و راه در رو ندارد همین‌جوری پیش خود تصمیم نگیرد قرعه بزند این یک نوع مذاق شرع است که اینجا متصور است.

این تعریف خیلی کلی و مجمل قصه است.

## زمان طرح اصطلاح مذاق شرع

اینکه مذاق شرع از چه زمانی مطرح شده است دو جور باید به آن نگاه کرد یکی اینکه مذاق شرع به حمل شایع چه زمانی در کلمات فقها بوده است به نظرم مذاق شرع به حمل شایع یعنی واقعیت مذاق شرع از همان اول بوده است حتماً در کلمات شیخ و صدوق و دیگران هم کسی نگاه بکند به مذاق شرع برمی‌خورد.

واقعیت مذاق حتماً در استنباطات و اجتهادات حتماً از اول وجود داشته است فی‌الجمله امر خیلی عقلایی است اما به معنای اصطلاح مذاق جای کار دارد که ببینیم از چه زمانی کلمه مذاق شرع مطرح شده است. در مقالات ادعاهایی شده است اما نمی‌دانم از چه زمانی بوده است. شاید به این تعبیر خیلی متأخرتر باشد احتمالاً در کلمات صاحب جواهر و این‌ها حتماً هست ممکن است یک خرده متأخرتر باشد

اما نکته‌ای که می‌خواهیم بگوییم این است که اصطلاح متاخراً حادث شده است یا احتمال دارد حادث شده باشد اما واقعیت مذاق شرع فراتر از این است که بگوییم در دو قرن اخیر مطرح شده است این واقعیتی است یک امر نسبتاً عقلایی ریشه‌دار است.

این یک نکته در بحث تاریخی در حیث تاریخی مسئله باید توجه کرد البته به لحاظ تتبع تاریخی ممکن است کسی ...

یک جمله دیگر بگویم

آن واقعیت مذاق که فراتر از اصطلاح و کاربرد اصطلاح مذاق است در طول تاریخ فقه وجود داشته است و بر این نکته بیفزاییم که کاربرد مذاق هم گاهی هست به شکل ارتکازی در ذهن فقیه اثرگذار بوده بدون اینکه حتی در استدلالاتش بیاورد در ذهنش اثر می‌گذارد بدون اینکه در کلام اظهار بکند.

گاهی هم هست آن را اظهار می‌کند

اگر این نکته را در نظر بگیرید یک خرده عمیق‌تر می‌شود خیلی جاها داریم که در پس ذهن فقیه آن مذاق او را هدایت و راهنمایی می‌کند بدون اینکه حتی بگوید و در کلامش تصریح به آن بکند در عالم ارتکازش این اثر کرده است بدون اینکه بگوید و گاهی حتی بدون اینکه خودش توجهی داشته باشد

# أشکال مذاق شرع در تاریخ فقه

بنابراین سه چهار شکل قصه را توجه داشته باشید

1. این بود که بگوید این را اینجا می‌گوییم لمذاق الشرع که مواردی در دوره‌های اخیر مثل امام و آقای خویی و دیگران
2. یک نوع این است که به مذاق تمسک می‌کند و می‌گوید ولی هنوز اصطلاح مذاق شرع نبوده است با یک تعابیر دیگری.
3. این است مذاق شرع راهنمای او در افتاء بوده است ولی اظهار نمی‌کند اثر گذاشته است روی نوع استدلال‌های دیگرش، یعنی استدلال‌های دیگر را جوری می‌چیند یا روایات و آیات را جوری تفسیر می‌کند که در واقع مذاق شرع راهنمای اوست ولی نمی‌گوید.
4. گاهی مذاق شرع اصلاً راهنمای اوست خودش هم اصلاً توجه ندارد یک حالت نانوشته بی‌توجه تفسیری ذهن فقیه را به سمت چیزی می‌برد.

این چهار نوع کارکرد مذاق است یعنی آن منهج یا رویکرد برآمده از مجموعه کلمات و متن است

این هم یک مطلب و به عبارت اخری مذاق را می‌شود گفت آن رویکردی است که برآمده از مجموعه متون است که فراتر از خود متن اثر می‌گذارد.

این نکته در اینجا هست.

صلی الله علی محمد و آل محمد

1. . [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص50.](http://lib.eshia.ir/15139/1/50/اكرهوا) [↑](#footnote-ref-1)